

حسنک، وزیر شیعه مذهب غزنویان

حسن بن محمد میکال ملقب به سید الکفاة و معروف به امیر حسنک میکال نیشابوری آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی است. حسنک در ایام جوانی در ملازمت محمود بسر میبرد و در سفر و حضر همیشه با او بود، هنگامی که محمود به سلطنت رسید، ریاست شهر نیشابور را به او داد. در اثر ابراز لیاقت و کاردانی حسنک مورد توجه و محبت سلطان محمود واقع شد و در نتیجه کار دیوان غزنه به وی تفویض گردید. سلطان محمود پس از عزل احمد بن حسن میمندی او را به وزارت خود برگزید. شاعران دربار سلطان محمود پس از انتصاب حسنک به مقام وزارت وی را مدح گفته اند، از جمله فرخی را در مدیح او قصاید غر است:

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی بهانه جود

خواجه بزرگ ابوعلی آن بی بهانه راد

دستور شهریار که اندر سپاه او

صد شاه و خسرو است چو کسری و کیقباد

خواجه بزرگ بوعلی آن سید کفات

خواجه بزرگ بوعلی آن مفخر گهر

او از میان گوهر خویش آمده بزرگ

و اندر خور بزرگی آموخته هنر

خواجه سید وزیر شاه ایران بوعلی

قبله احرار و پشت لشکر و روی گهر

تیغ را میر جلیل و خامه را میر بزرگ

بافته میراث میری و بزرگی از پدر

نوشته اند که پس از عزل احمد بن حسن میمندی محمود به مقربین دربار گفت: کسانی را که شایستگی مقام وزارت دارند نام نویسند و به وی عرضه نمایند، تا یکی را از آن میان بدین شغل برگزینند. ارکان دولت نام ابوالقاسم عارض، و ابوالحسین عقیلی، و احمد بن عبدالصمد، و حسنک میکال را نوشته نزد وی فرستادند. سلطان محمود گفت: اگر منصب وزارت ابوالقاسم را دهیم شغل عرض مهمل ماند، و ابوالحسین عقیلی روستائی طبع است و وزارت را نشاید، و احمد بن عبدالصمد درخور این منصب است، لکن مهمات خوارزم در عهده اوست. اما حسنک به علو نسب و کمال حسب و وقوف بر دقائق امور بر همه فائق است و تنها عیب او جوانی و حادث سن است. امراء از سخنان سلطان دانستند که میل وی متوجه حسنک مییاشد، پس به اتفاق و یک زبان گفتند: که از او (حسنک) شایسته تری ندانند، و سلطان محمود آن منصب عالی را به وی تفویض داشت و حسنک تا مرگ سلطان محمود در این مقام باقی بود. در زمان فرمانروائی محمد فرزند سلطان محمود نیز در این سمت اشتغال داشت و از محمد در مقابل مسعود فرزند دیگر سلطان محمود حمایت میکرد. گویند در سخنان خویش بدان وقت که مسعود به عراق بود تعادل نگاه نمیداشت، چنانکه وقتی در دیوان در حضور جمعی گفته بود: اگر مسعود پادشاه شود، حسنک را بردار باید کشید^۱

تعقیب حسنک وزیر و مصادره اموال او

بطوریکه از مفاد تواریخ این دوره مستفاد میگردد، پس از دستگیری و عزل و حبس محمد پسر سلطان محمود در غزنه، و ورود مسعود غزنوی به پایتخت غزنویان و استقرار بر سریر سلطنت، مسعود دنبال بهانه ای می گشت تا حسنک وزیر را که یکی از روشنفکران و ایران دوستان اصیل بشمار میرفت از میان بردارد. البته یکی از دلایل نکبت کار حسنک وزیر طبق نوشته بیهقی^۲ این بود که: (به روزگار جوانی ناکردنی ها کرده بود و زبان نگاه نداشته و این سلطان بزرگ محتشم (مسعود) را خیر خیر بیازرده) ولی تردیدی نیست که عامل مهمتر یعنی دخالت مرکز فساد آن دوران (بغداد) وصف آرائی مخفیانه روشنفکران ایرانی تحت عنوان باطنیان، در مقابل سنیان متعصب

۱- دستورالوزراء تألیف خوند میر به تصحیح شادروان سعید نفیسی صفحه ۱۴۳ و آثارالوزراء تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی چاپ دانشگاه تهران صفحه ۱۹۲.

۲- تاریخ بیهقی صفحه ۶۴.

طرفدار عرب، در سرنوشت او مؤثر افتاده است. بطوریکه ابوالفضل بیهقی نوشته است. در زمان سلطان محمود، هنگامی که حسنک مقام وزارت داشت سالی به سفر حج رفت، در موقع بازگشت بجای اینکه از طریق بغداد مراجعت کند از شام به غزنین بازگشت، و بهانه اش این بود که راه بادیه خشک و بی آب است و حجاج تلف میشوند. برحسب اتفاق، پس از رسیدن به شام و موصل سفیری از جانب خلیفه فاطمی مصر به حسنک وارد شد و خلعت و هدایای بسیاری به او داد که به سلطان محمود برساند. در ضمن خود حسنک را نیز خلعتی فاخر پوشانند و بسیار تکریم و اعزاز کردند. این اشتباه بزرگتر بود ولی حسنک تقصیری نداشت، زیرا هدیه بنام شاه یعنی سلطان محمود در نظر گرفته شده بود و او نمیتوانست آنرا قبول نکند^۱ خلیفه بغداد از اینکه حسنک وزیر از موصل راه را گردانده و به سراغ او نیامده بود، سخت رنجیده و نامه ای به سلطان محمود در این مورد نوشت و بالاخره کار بدانجا رسید که خلعت حسنک و همه هدایا و تحف را که از مصر رسیده بود با رسولی به بغداد فرستادند و همه آنها را در بغداد سوزاندند، لیکن برخی نوشته اند که این اشیاء را در چار بازار غزنین بسوختند^۲.

بهمین جهت سیاست دستگاه خلافت عباسیان در کمین حسنک بود. تردیدی نیست که وی یکی از وطن پرستان پرشور و از اعضا فعال سازمان باطنیان در ایران بشمار میرفت. بهرحال حسنک وزیر سرانجام گرفتار سیاست مکارانه دولت عباسیان گردید و به اتهام قرمطی بودن دستگیر و زندانی شد، این موضوع حائز کمال اهمیت است که قبلاً در زمان سلطان محمود غزنوی نیز از طرف خلیفه عباسی قرمطی بودن حسنک بازگو شده بود، ولی سلطان محمود با واکنش تند و صریحی این تهمت را رد کرده بود و آن گفتار چنین است: (بدین خلیفه خرف نباید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام و در همه جهان، و قرمطی می جویم، و آنچه یافته آید و درست گردد. بردار می کشند. و اگر مرا درست شدی (ثابت شد) که حسنک قرمطی است، خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی! وی را من پرورده ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم)^۳

۱- آسیای هفت سنگ تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۲۹۰.

۲- آثارالوزراء تألیف سیف الدین حاج بن نظام عقیلی به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی صفحه ۱۸۷.

۳- تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۷.

با این ترتیب وطن پرستی حسنک و همبستگی وی به سازمان مخفی باطنیان در ایران حتمی و غیرقابل تردید می باشد، ولی فراست و کیاست حسنک از یک طرف و درجه نفوذ شخصی او در سلطان محمود از طرف دیگر، باعث شده بود که با در نظر گرفتن اختناق فکری در این دوره از اتهام و تعقیب برای جرم غیرقابل بخشش زمان خود یعنی باطنی یا قرمطی بودن که در حقیقت جلوه و نشانه ای از تعصب در ایران دوستی و اعتقاد به تشیع بود، رهائی یابد.

لیکن در این هنگام که سلطان مسعود براریکه فرمانروائی دولت غزنویان تکیه زده بود و شخصی بنام بوسهل زوزنی که از مخالفان سرسخت و جدی حسنک بشمار میرفت به عنوان وزیر اعظم سلطان مسعود مصدر کار بود، اجرای سیاست خلیفه عباسی بر ضد حسنک وزیر که از مدتها قبل مورد هدف و تعقیب فکری و سیاسی دولت عباسیان واقع شده بود، از هر موقع دیگر مناسب تر بنظر میرسید. سلطان مسعود بعلت اینکه حسنک وزیر بعد از مرگ پدرش سلطان محمود با سلطنت وی در مقابل برادرش محمد مخالفت کرده بود، در پی بهانه و مستمسکی می گشت تا به همان علت حسنک را از صحنه سیاست خارج کند، بهمین جهت دستور تعقیب و دستگیری حسنک، وزیر مقتدر اواخر دوره محمودی را صادر کرد. ابوالفضل بیهقی در این مورد مینویسد: (چون حسنک را از بست به هرات آوردند، بوسهل زوزنی او را به علی ریاض چاکر خویش سپرد، و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید، که چون باز جستی نبود. کار و حال او را انتقامها و تشفیها رفت. و بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد، مرد آن است که گفته اند: العفو عند القدرة. بکار تواند آورد)^۱ و همچنین بیهقی نوشته است: (و معتمد عبدوس گفت، روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل (زوزنی) را گفت، حجتی و عذری باید کشتن این مرد را. بوسهل گفت: (حجت بزرگتر که مرد قرمطی است، و خلعت مصریان (خلیفه فاطمی) است تا امیر المؤمنین القادر بالله بیازرد و نامه از امیر محمود باز گرفت و اکنون پیوسته از این می گوید. و خداوند یاد دارد که به نیشابور رسول خلیفه آمد ولوا و خلعت آورد، و منشور و پیغام درین باب بر چه جمله بود. فرمان خلیفه درین باب نگاه باید داشت)^۲.

۱ - تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۳.

۲ - تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۴.

بهرحال، مسعود غزنوی و وزیرش بوسهل زوزنی که هر دو از متعصبان سنی بودند، برای قانونی جلوه دادن قتل حسنک وزیر دنبال فتوی و مدرکی میگشتند، تا اینکه بوسهل زوزنی این مشکل را حل کرد گفت: زمانی که نماینده خلیفه عباسی به نیشابور آمده بود پیغام داده بود که: (حسنک قرمطی است وی را بردار باید کرد)^۱ و سلطان مسعود نیز در گفت و شنود با خواجه احمد بن حسن میمندی اظهار داشت که: (ما این بنشابور شنیده بودیم و نیکو یاد نیست، خواجه اندرین چه بیند و چه گوید؟) بیهقی از قول عبدوس نامی می نویسد: (خواجه احمد حسن میمندی دیری اندیشید و پس مرا گفت: بوسهل زوزنی را با حسنک چه افتاده است که چنین مبالغتها در خون او گرفته است) بدین ترتیب برای نابودی کامل حسنک مقدماتی پیش بینی و طرح شد. ابتدا بمنظور تصاحب اموال وی صورتی از دارائی او را که قبلاً تهیه شده بود آماده کردند، تا حسنک در ساعت و محل معینی در حضور بزرگان لشکری و کشوری آنها را به دولت سلطان مسعود غزنوی مصالحه کند. در اجرای این منظور بطوریکه بیهقی نوشته است: (روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، چون بار بگسست امیر خواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنک را آنجا خواهند آورد، با قضاة و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله بنام ماقباله نبشته شود و گواه گیرد بر خویشان) ابوالفضل بیهقی مینویسد: در آن روزی که مقرر شده بود حسنک وزیر کلیه اموال و دارائی خود را به سلطان مسعود مصالحه کند من (ابوالفضل بیهقی) و قومی بیرون طارم به دکانها نشسته بودیم. جمله بزرگان لشکری و کشوری و اعیان و اشراف و دانشمندان و قضات در محل مورد نظر گرد آمده و به انتظار ورود حسنک آخرین وزیر مقتدر سلطان محمود غزنوی نشسته بودند (حسنک پیدا آمد، بی بند. جبهه‌ی داشت حبری رنگ با سیاه میزد. خلق گونه، دراعه، وردائی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده، و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده (بالیده) زیر دستار پوشیده کرده، اندک مایه پیدا می بود، و والی حرس با وی و علی رایض و بسیار پیاده از زهر دستی، وی را به طارم بردند و تا نزدیک نماز پیشین بماند، پس بیرون آوردند و به حرس باز بردند و بر اثر وی قضاة و فقها بیرون آمدند. این مقدار شنودم که دو تن با یکدیگر می گفتند که: (خواجه بوسهل را برین که آب خویش ببرد) بر

۱ - تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض چاپ دانشگاه مشهد صفحه ۲۲۵.

۲ - تاریخ بیهقی صفحه ۲۲۹ به بعد.

اثر خواجه احمد بیرون آمد با اعیان و بخانه خود باز شد و نصر خلف دوست من بود، از وی پرسیدم که چه رفت؟ گفت: که چون حسنک بیامد، خواجه (احمد بن حسن میمندی وزیر اعظم سلطان محمود غزنوی) بر پای خاست، چون او این مکرمت بکرد، همه اگر خواستند یا نه بر پای خاستند. بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت، برخاست نه تمام و بر خویشتن می ژکید. خواجه احمد او را گفت: (در همه کارها ناتمامی) وی نیک از جای بشد، و خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی نشیند نگذاشت، و بر دست راست من (نصر خلف) نشست و بر دست راست خواجه ابوالقاسم کثیر و بنصر مشکان را بنشانند. هر چند ابوالقاسم کثیر معزول بود، اما حرمتش سخت بزرگ بود، و بوسهل بر دست چپ خواجه، ازین نیز سخت بتابید و خواجه بزرگ روی به حسنک کرد و گفت: خواجه چون میباید و روزگار چگونه میگذارد؟ گفت: جای شکر است. خواجه گفت: دل شکسته نباید داشت که چنین حالا مردان را پیش آید، فرمان برداری باید نمود بهره خداوند فرماید، که تا جان در تن است امید صد هزار راحت است و فرج است. بوسهل را طاقت برسد گفت: خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد بفرمان امیر المؤمنین چنین گفتن؟ خواجه بخشم در بوسهل نگریست، حسنک گفت: (سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بردار کشند یا جز دار، که بزرگتر از حسین علی نیم^۱ این خواجه که مرا این میگوید، مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است^۲ اما حدیث قرمطی به از این باید که او را باز داشتند بدین تهمت نه مرا، و این معروف است، من چنین چیزها ندانم) بوسهل را صفرا بجنبید و بانگ برداشت و فرا دشنام خواست شد، خواجه بانگ بر او زد و گفت: این مجلس سلطان را که اینجا نشسته ایم هیچ حرمت نیست؟ ما کاری را گرد شده ایم، چون ازین فارغ شویم، این مرد پنج و شش ماه است تا در دست شماست هر چه خواهی بکن. بوسهل خاموش شد و تا آخر مجلس سخن نگفت، و دو قبالة نبشته بودند، همه اسباب و ضیاع حسنک را بجملة از جهت سلطان و یک یک

۱- گفتار بالا مؤید این موضوع است که حسنک وزیر جزء سازمان باطنیان ایران و از افراد شیعه مذهب بوده است.

۲- درجه تملق و چاپلوسی متداول شاعران درباری این دوره از همینجا کاملاً معلوم و روشن است.

ضیاع را نام بر وی خواندند، و وی اقرار کرد به فروختن آن بطوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستد، و آن کسان گواهی نبشتند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز، علی الرسم فی امثالها).

شهادت دلاورانه حسنک وزیر

صحنه سازیهای که برای واجب شمردن قتل حسنک وزیر این رادمرد غیرتمند و وطن پرست ایرانی توسط سلطان مسعود غزنوی و وزیر خودخواه و بی انصافش بوسهل زوزنی تنظیم و به مرحله اجرا گزارده شده است، فوق العاده حیرت انگیز و در عین حال تأسف آور است. راستی اختناق فکری در هر دوره و هر زمان بصورت های مختلف اعمال شده و میشود و یا بهتر بگوئیم، چنین بنظر میرسد که روشنفکران همیشه مورد تعقیب و آزار بوده اند، ولی صحنه سازی و سیاست بافی این واقعه تأثر انگیز ملی از نظر ما ایرانیان که بطور روشن و آشکار می بینیم جمعی از بزرگان و متفکران این سرزمین را در ادوار مختلف تاریخ به جرم روشنفکری و میهن پرستی و اعتقاد به آئین تشیع و حمایت از آل علی (ع) به قتل رسانیده و قساوت و بی رحمی خود را با ارائه مدارک و شواهد غیر قابل قبول بمنظور حفظ و حمایت از دین اسلام موجه جلوه داده اند، بیش از حد معمول و متعارف عبرت انگیز و تأثر آور خواهد بود. تردیدی نیست که سلطان مسعود ترک و وزیر ابلهش بوسهل زوزنی را از عمال متعصب و سرسپرده خلافت عباسیان یعنی مرکز فساد، و استعمار و استثمار آن دوران باید محسوب داشت، در غیر اینصورت برای ابراز دشمنی فردی، قساوت و بی رحمی آنها تا به این حد ناممکن و غیر قابل اجرا بنظر میرسد.

بهر حال صحنه سازی و موجه جلوه دادن قتل حسنک وزیر اینطور در نظر گرفته شده بود که دو نفر چابک سوار که قبلاً مخفیانه از طرف دستگاه حکومت سلطان مسعود غزنوی به صورت فرستادگان خلیفه عباسی ملبس شده بودند، با نامه ای دروغین از طریق دروازه ای که به سوی بغداد می رود وارد شوند و فرمان قتل حسنک وزیر (یا بقول آن حسنک قرمطی) را به سلطان مسعود غزنوی ابلاغ و اجرای آن را خواستار شوند. نقش این صحنه مزورانه به همان صورتی که پیش بینی شده بود اجرا گردید، و سرانجام حسنک وزیر بموجب فرمان امیر المؤمنین یعنی پیشوای روحانی مسلمانان مستوجب لعن و طعن و کشتن تشخیص داده شد، و ساعت اجرای فرمان ارباب بزرگ نیز برق آسا تعیین و اعلام گردید. کیفیت این واقعه تأسف آور و جریان قتل این رادمرد میهن پرست و علاقه مند به آداب و رسوم و سنن کهن ملی ایران را بهتر است از قلم ابوالفضل بیهقی

مورخ دقیق و معروف ایرانی بخوانیم، زیرا همانطور که دکتر باستانی پاریزی نیز اذعان نموده است ^۱ این واقعه تأثر انگیز مانند یک تابلو نقاشی بسیار چشم گیر و روشن ولی حزن آور در تاریخ بیهقی ترسیم شده است و آن چنین است:

(و آن روز و آن شب تدبیر بردار کردن حسنک در پیش گرفتند، و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده اند. و نامه خلیفه آورده که حسنک قرمطی را بردار باید کرد، و بسنگ بباید کشت، تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری ننوشد و حاجیان را در آن دیار نبرد. چون کارها ساخته آمد، دیگر روز چهارشنبه دو روز مانده از صفر (سال ۴۲۲ هجری) امیر مسعود بر نشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه، با ندیمان و خاصگان و مطربان، و در شهر خلیفه شهر را فرمود، داری زدن بر کران مصلائی بلخ، فرود شارستان و خلق روی آنجا نهاده بودند، بوسهل بر نشست و آمد تا نزدیک دار و بر بالای بایستاد و سواران رفته بودند و با پیادگان تا حسنک را بیارند، چون از کران بازار عاشقان درآوردند و میان شارستان رسید، میکائیل بدانجا اسب نداشته بود پذیره وی آمد، و وی را مؤاجر خواند و دشنامهای زشت داد، حسنک در وی ننگریست و هیچ جواب نداد، عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشتها که بر زبان راند، و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند. و پس از حسنک این میکائیل که خواهر ایا را به زنی کرده بود، بسیار بلاها دید و محنتها کشید، و امروز بر جای است و بعبادت و قرآن خواندن شده است، چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن؟... و حسنک را به پای دار آوردند نعوذ بالله من قضاء السوء، و دو پیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده اند. و قرآن خوانان قرآن میخواندند، حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه های ازار را ببست و جبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دستها را در هم زده تنی چون سیم سپید و رویی چو صد هزار نگار و همه خلق به درد میگریستند. خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمداً تنگ چنانکه روی و سرش را نپوشیدی، و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه. و حسنک را همچنان می داشتند و او لب میجنبانید و چیزی میخواند تا خودی فراخ تر آوردند. و درین میان احمد جامه دار

بیامد سوار و روی به حسنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان میگوید: (این آرزوی تست که خواسته بودی) و گفته که (چون تو پادشاه شوی ما را بردار کن) ما بر تو رحمت خواستیم کرد. اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای، و بفرمان او بر دار میکنند. حسنک البته هیچ پاسخ نداد پس از آن خود فراخ‌تر که آورده بودند سرو روی او را بدان بپوشانیدند. پس آواز دادند او را که: بدو!! دم نزد و از ایشان نیندیشید. هر کس گفتند: (شرم ندارید؟) مرد را که می‌بکشید، به دو بردار برید؟ و خواست که شوری بزرگ بپای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند. و حسنک را سوی دار بردند و جایگاه رسانیدند، بر مرکبی که هرگز ننشسته بود بنشانند و جلادش استوار بیست و رسنها فرود آورد و آواز دادند که سنگ دهید، هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و همه زار زار می‌گریستند، خاصه نشابوریان. پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند، و مرد خود مرده بود که جلادش رسن بگلو افکنده بود و خبه (خفه) کرده. اینست حسنک و روزگارش... چون از این فارغ شدند، بوسهل و قوم از پای دار باز گشتند و حسنک تنها ماند، چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر)^۱.

جایگاه اعدام حسنک

برخی از مورخان به استناد نوشته ابوالفضل بیهقی که نوشته است: (موقع سنگسار او همه زار زار می‌گریستند، خاصه نشابوریان... و گفتارش رحمة الله علیه این بود که گفتی: مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت) جایگاه اعدام حسنک وزیر را شهر نیشابور ثبت کرده‌اند^۲. در صورتیکه این واقعه تأثرانگیز در بلخ اتفاق افتاده، زیرا بیهقی در چند جای کتاب خود به صراحت بیان داشته است که: (حسنک را از بست به هرات آوردند، بوسهل زوزنی او را به علی رایش چاکر خویش سپرد و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید)... و چون امیر مسعود. از هرات قصد بلخ کرد، و علی رایش حسنک را به بند می‌برد و استخفاف میکرد... و به بلخ در ایستاد (بوسهل) و در امیر دمید که ناچار حسنک را بر دار باید کرد (فرمود، داری زدن بر کران مصلی بلخ فرود شارسنان) بدین ترتیب مسلم میشود که جایگاه اعدام این قهرمان نام‌آور ملی ایران در بلخ بوده است.

۱- تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر فیاض صفحه ۲۳۴-۲۳۲.

۲- نسائم الاسحار به تصحیح محدث ارموی صفحه ۴۴ و آثار الوزراء سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی چاپ دانشگاه تهران صفحه ۱۹۲ و حبیب السیر جلد دوم صفحه ۳۹۰.

هفت سال بر سردار

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی مورخ دقیق قرن پنجم هجری پس از بیان واقعه ای از رذالت و بی حرمتی بوسهل زوزنی مبنی بر آوردن سر حسنک وزیر در طبقی به مجلس باده گساری و نشان دادن آن سر به جمع یاران و دوستان خود که ذکر آن موجب ملال خاطر میشود، مینویسد: (و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنانکه پایهایش همه فرو تراشید و خشک شد چنانکه اثری نماند تا بدستور فرو گرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست، و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور چنان شنودم که روزه ماه ازو این حدیث نهان داشتند، چون بشنید جزعی نکرد، چنانکه زنان کنند، بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از درد وی خون گریستند، پس گفت: بزرگامردا که این پسر بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان. و ماتم پسر سخت نیکو بداشت، و هر خردمند که این بشنید، بپسندید، و جای آن بود) و یکی از شعرای نشابور این مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد:

ببرید سرش را که سران سر بود آرایش دهر و ملک را افسر بود.
گر قرمطی و جهود و گر کافر بود از تخت بدار بر شدن منکر بود
منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم هجری در تشبیهی واقعه قتل (اعدام) حسنک وزیر را چنین بیان داشته است:

شاخ بنفشه بر سر زانو نهاده سر مانده مخالف بوسهل زوزنی
و بدین ترتیب نام حسنک میکال وطن پرست نام آور ایران در قرن پنجم هجری در ردیف شهیدان ملی این مرز و بوم ثبت و ضبط و جاویدان گردید.